

# اعجاز لفظی قرآن



ما می توانیم زیبایی را به دو نوع تقسیم کنیم: ۱- زیبایی حسی، ۲- زیبایی ذهنی. زیبایی حسی هم به سمعی و بصری تقسیم می شود.

زیبائی گل و باغچه؛ از نوع زیبایی حسی بصری است و زیبایی یک آواز خوش از نوع حسی سمعی است.

آیا زیبایی سخن از این نوع است؟ خیر؛ بلکه اصولاً زیبایی سخن حسی نیست؛ فکری است از راه حس.

یک شعر زیبا یا یک نثر زیبا چقدر انسان را جلب می کند؟! آنجا که سعدی می گوید:

«نمت خدای را عزوجل که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت؛ هر نفسی که فرومی رود ممد حیات است و چون که برآید مفرح ذات، پس در هر نفسی دو نعمت موجود و بر هر نعمتی شکر واجب».

و بلافاصله شعری اضافه می کند:

از دست و زبان که برآید گز عهده شکرش بدرآید

و باز بلافاصله یک آیه از قرآن ضمیمه می کند:

اعملوا آل داود شکراً و قلیل من عبادی الشکون سپس ادامه می دهد:

فراش یاد صبا را گفته تا فرش زمردین بگستراند و دایه ابرهاری را فرموده تا نباتات درمهد زمین بیروراند...

این جملات، شعر و نثرش آنچنان در کنار یکدیگر زیبا چیده شده است که سعدی هفتصد سال قبل مرده ولی گلستان او خودش را حفظ کرده است.

چرا خودش را حفظ کرده؟ زیرا زیباست؛ فصیح و بلیغ است. قآآنی از شعرای معروف است و هم شهری سعدی و اهل شیراز است همیشه می خواست با سعدی رقابت کند؛ کتابی هم به آهنگ گلستان گفته است ولی نتوانست پیای سعدی بیاید

نقل می کنند شیبی در شیراز در فصل زمستان با عده ای پای بخاری نشسته بودند و به اصطلاح مجلس بزمی بود و یک نفر قوال هم در آنجا بود که این شعر معروف سعدی را شروع بخواندن کرد.

شی خوش است و در آغوش شاهد شکرم...  
تا آنجا رسید که گفت:

از نظر کلی اعجاز قرآن از دو جنبه است، جنبه لفظی و جنبه معنوی. لفظی یعنی از جنبه هنر و زیبایی و معنوی یعنی علمی و فکری.

البته خود هنر و زیبایی هم موضوعات و مقولات مختلفی دارد یکی از آنها؛ مقوله سخن است. و اتفاقاً انسان در میان همه زیبایی ها آنچنانکه در مقابل سخن زیبا و سخن فصیح شیفتگی نشان می دهد؛ شاید در مورد هیچ مقوله ای از مقوله های زیبایی؛ نشان ندهد.

ببند یک نفس ای آسمان در بیچه صبح

بر آفتاب که امشب خوش است با قمر

قائمی که خودش مرد شعرشناسی است، آنچنان تحت تأثیر قرار گرفت که گفت: این مرد دیگر جانی نگذاشته که کسی شعر بگوید!! دیوان شعرش را که جلویش بود، پرت کرد توی بخاری، و آنرا سوزانید گفت اگر این شعر است ما دیگر ما نمی توانیم شعر بگوئیم!

پس گاهی یک شعر آنقدر زیبا از آب درمی آید که یک شاعری مانند قائی که خودش استاد سخن است؛ یک جا که از زبان یک قوال آن شعر را می شنود؛ آنچنان تحت تأثیر قرار می گیرد که خودش را وقتی با او مقایسه می کند می بیند که او چقدر بالاست و خودش چقدر پائین!! این اثر سخن است.

### فصاحت قرآن

قرآن به اتفاق هر کس که سخن شناس است، و اندکی با زبان قرآن آشنائی دارد، حتی فرنگیها که با زبان عربی آشنائی پیدا کرده اند، تصدیق کرده اند که از جنبه فصاحت و بلاغت و زیبایی سخن بی نظیر است.

اولاً قرآن یک سبک مخصوصی دارد؛ نه نثر است و نه شعر، در صورتی که همه سخنپا یا نثر است و یا شعر، اما شعر نیست به دلیل اینکه وزن و قافیه که در شعر کهن از پایه های اصیل شعر محسوب می شد، ندارد.

و علاوه بر وزن و قافیه از رکن دیگر شعر که تخیل است هیچ استفاده نکرده بلکه مطالب را بدون هیچگونه تخیل بیان نموده است. مراد از تخیلات همان تشبیه های مبالغه آمیزی است که در اشعار آورده می شود تا آنجا که گفته شده است: احسن الشعرا کذبه، یعنی بهترین شعرها دروغ ترین آنهاست چون هر چه دروغ تر باشد قشنگ تر می شود، مثل این شعر فردوسی:

ز سمن ستوران در آن بهمن دشت

زمین شدش و آسمان گشت هشت

هر کس بشنود می گوید به به، اما چقدر دروغ است؟! دروغ بزرگتر از این نمی شود گفت. مگر باهم ریختن چند تا اسب در محدوده بسیار کم و گرد و خاک کردن سمهای آنان، آسمان هفت طبقه هشت تا میشود و زمین هفت طبقه شش تا؟

دروغ خیلی بزرگ است ولی بخاطر دروغ بودن زیباست. و یا شاعر دیگری می گوید که:

یسار چه چشمه است محبت که من از آن

یک قطره آب خوردم و دریا گریستم

طوفان لوح زده شد از آب چشم من

با آنکه در غمت به مدارا گریستم

بسیار جذاب و شیرین است ولی بهمان دلیل که خیلی دروغ است خیلی شیرین است و البته این دروغ هم نیست و شرعاً هم دروغ محسوب نمی شود بلکه هنر است و یک نوع زیباسازی سخن بشمار می آید. ولی قرآن اساساً دنبال اینگونه مطالب نرفته است.

علاوه بر این، این گونه زیبایی های سخن؛ تنها در موضوعات خاصی امکان دارد: عشقی و یا حماسی و یا مداحی افراد و یا هجای آنان، و هیچیک از شعرا نمی توانند و نتوانسته اند در معنویات اظهار هنر بکنند و اگر احیاناً بخواهند در معنویات وارد شوند چون نمی شود در خود معنا هنرنمایی نمایند؛ معنی را در لباس ماده تجسم می دهند و با زبان کنائی آن معنا را بیان می کنند.

مثلاً میخواهند از معرفت بگویند؛ آنرا در لباس می درمی آورند و یا از جلال ذات حق می خواهند سخن برانند؛ به زلف تعبیر می کنند، و یا از این که هستی خودش را در راه او داده و به مقام فناء فی الله رسیده تعبیر می کند: خرقه جانی گرو باده و دفتر جانی. و امثال اینها.

ولی قرآن اصولاً خود مسائل معنوی را طرح کرده و در نهایت روانی همچون آب زلال بیان می فرماید.

بسم الله الرحمن الرحيم • الحمد لله رب العالمين • الرحمن الرحيم • مالك يوم الدين • اياك نعبد و اياك نستعين •

هر مسلمانی یک عمر این جملات را لا اقل روزی ده بار در نماز تکرار می کند ولی آنقدر عنایت و گوارائی دارد که هرگز خسته نمی شود و سیر نمی گردد.

پس قرآن شعر نیست چون وزن و قافیه در آن رعایت نشده و نیز مطالب صریح بیان گردیده و تخیل در آن بکار نرفته است.

و نثر هم نیست، بجهت آن که هیچ نثری آهنگ بردار نیست و قرآن عجیب آهنگین است.

آیا شما تاکنون دیده اید که یک کتابی را چه دینی و چه غیر دینی بتوان با آهنگ های مختلف خواند؟

تنها کتابی که می توان آنرا به آهنگ قرائت کرد قرآن است و این مطلب الآن بصورت یک رشته علمی درآمده. آیات مختلف قرآن آهنگ های مختلف می پذیرد. یعنی آهنگ های مختلف متناسب با معانی آیات است، مثلاً اگر تخویف بکند آهنگی می پذیرد که دل را تکان بدهد و بترساند. و آیاتیکه تشویق است آهنگی می پذیرد که آرامش ببخشد.

شما بروید به دنیای مسیحیت با آن عظمت و پهناوری آن؛ و نیز

هنا لك تلبوا كل نفس ما سلفت وردو الى الله مولاهم الحق و ضل عنهم  
ما كانوا يفترون. (سوره يونس آيه ۳۰)

با وجود آنکه سخن علی «ع» آن همه اوج و موج دارد و در عین حال وقتی این آیه قرآن در وسط می آید گویی آب روی حرف های قبل ریخته می شود و چنان می نماید که در یک فضای تاریکی ستاره ای پدید آید!!

اصلاً سبک، سبک دیگریست؛ و انسان نمی تواند آنچه احساس می کند بیان نماید در این آیه چنان قیامت تجسم یافته که کاملاً روشن می گردد که چگونه انسان به مولای حق خودش در مقابل این همه مولاها باطل بازگردانده می شود.

عصر قرآن عصر فصاحت و بلاغت است؛ یعنی تمام هنر مردم آن زمان فصاحت و بلاغت بود.

این مطلب معروف است که بازاری داشتند بنام بازار عکاظ. در ماههای حرام که جنگ قدغن بود، این بازار عرصه هنرنمایی های شعری بود. شعرای قبائل مختلف می آمدند و شعرهایی که سروده بودند در آنجا میخواندند. شعرهایی که در آن بازار انتخاب می شد به دیوار کعبه می آویختند.

هفت قصیده ای که به معلقات سب معشور است از اشعاری بود که بالاتر از آنها بنظر عرب نمی رسید مدتها بهمان حالت باقی مانده بود. بعد از آمدن قرآن خودشان آمدند و آنها را جمع کردند و بردند.

لیید این زیاد از شعرای درجه اول عرب است، پس از نزول قرآن؛ وقتی مسلمان شد، بکلی دیگر شعر نگفت؛ و دائماً کارش قرآن خواندن بود.

باو گفتند چرا دیگر حالا که مسلمان شدی از هنرت در دنیای اسلام استفاده نمی کنی و شعر نمی گویی؟

گفت دیگر نمی توانم شعر بگویم اگر سخن این است دیگر آن حرفهای ما همه هجو است و من آنقدر از قرآن لذت می برم که هیچ لذتی برای من بهتر از آن نیست!!

در آیه مورد بحث، قرآن دعوت کرده است که هرکس می تواند بیاورد و یک سوره مانند قرآن بیاورد؛ ولی در یک آیه دیگر می فرماید: (فلیأتوا بحديث مثله) که حتی شامل یک آیه هم می شود، یعنی می گوید اگر می توانید؛ یک جمله مانند قرآن بیاورید.

ولی این همه دشمنانی که برای قرآن پیدا شده اند؛ چه در زمان قرآن و چه بعد از آن؛ نتوانسته اند این دعوت را پاسخ مثبت بگویند و حتی در زمان ما افرادی آمدند و یک چیزهایی بمنظور معارضه با قرآن ساختند ولی وقتی در مقابل قرآن قرار دادند دیدند که اصلاً هیچگونه شباهتی ندارد

دنیای یهود که گرچه کشور منحصرشان اسرائیل است ولی به اغلب رادیوها و خبرگزاریهای دنیا تسلط دارند، آیا پیدا می کنید که انجیل و تورات را با قرائت پشت رادیو بخوانند؟! اگر بخوانند تمسخرآمیز است و کسی نمی تواند تحمل کند. و یا مگر می شود نثر سعدی را با صوت خواند.

این از ویژگیهای اسلوب قرآن است که نه قبل از آن سابقه دارد و نه بعد از آن در زبان عربی دیده شده است.

جالب آنست که این همه افرادی که حافظ قرآن شدند و به قرآن عشق می ورزیدند و خودشان نیز اولین سخنور زمان خویش بوده اند نتوانستند دو سطر بگویند که شبیه قرآن در بیاید.

### مقایسه قرآن و نهج البلاغه

علی «ع» را به فصاحت و بلاغت؛ دنیا قبول دارد. من دریکی از بحث های کتاب سیری در نهج البلاغه این بحث را کرده ام که چه طور الآن که هزار و سیصد و پنجاه سال از زمان علی «ع» و خطابه هایش گذشته و در هر زمان ادبا؛ فصحا و نویسندگان و خطیبای درجه اول عرب زبان با ذوق های مختلف آمده و رفته اند، ولی کلام علی «ع» عظمت خود را حفظ کرده است.

علی «ع» اولین آیه قرآن یعنی اقرء باسم ربك الذي خلق را در سن ده یا یازده سالگی؛ قبل از آنکه ذهنش به افکار دیگری نقش ببندد، شنیده و از استعداد بحد و فور بهره مند بوده، و مرتباً با قرآن مانوس بوده است؛ اگر کسی می توانست مانند قرآن حرف بزند از همه شایسته تر علی «ع» بود ولی در عین حال، این نهج البلاغه است که ما وقتی آنرا در کنار قرآن قرار می دهیم، به روشنی احساس می کنیم که دو سبک است.

خودم بیاد دارم که در اواخر ایام طلبگی خویش که هم با قرآن آشنا شده بودم و هم با نهج البلاغه، در یک لحظه بطور ناگهانی این نکته برایم کشف شد.

نهج البلاغه را مطالعه کردم؛ یکی از خطبه های فصیح آنست که بسیار تشبیه و تمثیل در آن بکار رفته و جداً از آن نوع فصاحت و بلاغت هائی که بشر بکار می برد، بسیار فصیح و بلیغ است. این خطبه سراسر موعظه و یادآوری مرگ و عالم آخرت است و واقعاً خطبه تکان دهنده ایست میفرماید:

... دار بالبلاء محفوفة وبالغدور معروفة؛ لا تدوم احوالها ولا یسلم نزالها؛ احوال مختلفه، و تارات متصرفه، العیش فیها مذموم؛ والامان منها معدوم، و انما اهلها فیها اغراض مستهدفه ترمیهم بسهامها... (۱)  
تا آنجا که یک مرتبه یک آیه قرآن می خواند که:

معنوی قرآن در ادبیات مردم مسلمان بیشتر شده است.

مقصود اینست که در صدر اسلام یعنی قرن اول و دوم؛ ادبیات عرب هست ولی آن مقداری که قرآن باید جای خود را باز کند نکرده است؛ هرچه زمان می گذرد قرآن بیشتر آنها را تحت نفوذ قرار می دهد.

می آئیم سراغ شعرای مسلمان فارس زبان، رودکی که از شعرای قرن سوم است اشعارش فارسی محض است یعنی نفوذ قرآن؛ آنقدرها بچشم نمی خورد. کم کم که پیش می رویم به زمان فردوسی و بعد از او که می رسیم نفوذ قرآن را بیشتر مشاهده می کنیم.

وقتیکه بقرن ششم و هفتم یعنی بدوران مولوی می رسیم، می بینیم مولوی حرفی غیر از قرآن ندارد؛ هرچه می گوید تفسیرهای قرآن است؛ منتهی از دیدگاه عرفانی.

در صورتیکه باید قاعدتاً عکس قضیه باشد، یعنی یک اثر ادبی در زمان خودش بیشتر باید اثر بگذارد تا یک قرن بعد و دو قرن بعد.

این یک بحث مختصر راجع به فصاحت و بلاغت قرآن؛ اما قسمت دوم اعجاز قرآن، از نظر معنوی و محتوای آنست.

اگر ما مباحث الهیات قرآن را ببینیم؛ منطبق قرآن را در معاد و انبیا؛ گذشته ملاحظه کنیم و یا منطبق قرآن را در مورد فلسفه تاریخ و فلسفه اخلاق مورد مطالعه قرار دهیم بخوبی پی به عظمت آن خواهیم برد.

اینها مسائلی است که قرآن در باره آن رسالت دارد؛ زیرا این نکته آشکار است که قرآن کتاب پزشکی نیست؛ کتاب مهندسی راه و ساختمان نیست؛ بلکه کتابی است که رسالتش هدایت مردم است. قرآن وجوه دیگری از نظر اعجاز دارد، مثل اخبار از غیب و یا پیش بینی های عجیب؛ هماهنگ بودن و اختلاف نداشتن که هر کدام جای بحث بسیار مفصلی است.

۱- نهج البلاغه خطبة ۲۲۷.

۲- داستان مربوط به اسعد بن زراره و ذکوان خزرجی است که از طرف قبیله خود برای جنگ با قبیله (اوس) بمنظور تنظیم قرارداد نظامی به مکه آمده بودند ولی با دلی پر از ایمان بخدا به مدینه برگشتند و مقدمات مهاجرت رسول الله را آماده ساختند.



پس یکی از وجوه اعجاز قرآن همان جنبه هنری است که اصطلاحاً آنرا فصاحت و بلاغت می گویند، ولی این تعبیر نارساست زیرا فصاحت بمعنای روشنی، و بلاغت بمعنای رسائی است ولی این گونه تعبیرات برای رساندن مقصود کافی نیست و بایستی بآن جذابیت را اضافه نمود که حاکی از دلربائی قرآن باشد. زیرا قرآن بنحو خاصی در دلها نفوذ می کرد؛ و با ربایندگی و یژه ای که داشت با سرعت عجیبی تأثیر می نمود و آنها را شکار می کرد!!

اینکه کفار پیامبر را جادوگر می خواندند، این خود یک اعتراف ضمنی بود که از ما ساخته نیست که مثلش را بیاوریم؛ و این بخاطر همان جاذبه و دلربائی قرآن بود. وقتی می دیدند شخصی که هیچگونه اعتقادی نداشته؛ همینکه یک بار، دو بار قرآن را می شنود؛ شیفته می گردد، می گفتند این جادو است.

غربائی که به مکه می آمدند چون معمولاً برای طواف بمسجد الحرام می رفتند، مشرکین به آنان توصیه می کردند اگر می روید بایستی پنبه در گوشتان محکم فرو کنید، تا مردیکه در سخنانش جادو است و می ترسیم که شما را جادو کند، صدایش بگوش شما نرسد!! و برای اینکار پنبه در اختیار آنان قرار می دادند! اتفاقاً یکی از رؤسای مدینه بمکه آمده بود؛ و یکی از همین مکبها این توصیه را باو کرد. خودش چنین نقل می کند: چنان گوشه ایسم را پر از پنبه کردم که اگر دهل هم در گوشم می زدند دیگر نمی شنیدم.

به مسجد الحرام آمدم و شروع کردم به طواف کردن. دیدم در آنجا مردی مشغول عبادت است که قیافه و چهره اش مرا جذب کرد. متوجه شدم که لبانش حرکت می کند ولی من صدای او را نمی فهمم احساس کردم که این همان شخص است. ناگهان به این فکر افتادم که این چه حرفی است که اینها گفتند و من چرا باید از آنان بپذیرم؟ بهتر اینست که من پنبه ها را در آوردم و بسیم این مرد چه می گوید: اگر حرف حسابی می زند بپذیرم و گرنه زیر بار او نروم.

پنبه ها را در آوردم و بنزد او رفتم و به حرفهای او گوش دادم، او آهسته آهسته آیات قرآن را می خواند و من گوش می کردم؛ چنان دلم رانرم کرد، که سر از پا نشناخته عاشق و شیفته او شدم.

این مرد از مؤمنین پایدار در تاریخ اسلام می شود و جزء افرادی است که زمینه مهاجرت رسول الله را بمدینه فراهم می سازد و اصولاً نطفه اسلام مدینه و مهاجرت پیامبر در همین جلسه بسته شد (۲).

این اثر همان دلربائی و باصطلاح هنر و زیبایی قرآن است. تاریخ ادبیات نشان می دهد که هرچه زمان گذشته است، نفوذ